

# سیاست صداها:

یادداشت‌هایی درباره‌ی جنسیت، نژاد و طبقه

آیدان رو

ترجمه‌ی گلینا حسین‌پور اصفهانی و لاله عنبری



ما به‌عنوان آنارشیست‌هایی معتقد به مبارزه‌ی طبقاتی که در نظریه و عمل با روابط میان جنسیت، نژاد و طبقه سروکار داریم، با چالش بزرگی روبرو هستیم. باید فراتر از دوگانه‌انگاری‌های معمول رفته و به دنبال ایجاد تعادلی عادلانه بین این دیدگاه‌های مختلف باشیم. در یک سو شاهد نوعی فروکاست‌گرایی اقتصادی هستیم که تمام مسائل سیاسی را به روابط تولید اجتماعی تقلیل می‌دهد. چنین رویکردی، دیدگاه‌ها و مبارزات زنان، مهاجران و افراد رنگین‌پوست را به حاشیه می‌برد و صدای آن‌ها را در یک روایت کلی طبقاتی خفه می‌کند. به همین دلیل، کارگر ایده‌آل به‌طور ضمنی سفیدپوست، مرد و دگرجنس‌گرا تصور می‌شود. به عبارت دیگر، مبارزات این گروه‌ها یا نادیده گرفته شده یا به‌عنوان مسائلی ثانویه در برابر «مبارزه‌ی واقعی»، یعنی مبارزه‌ی طبقاتی، در نظر گرفته می‌شود. از سوی دیگر، با سیاست هویتی لیبرالی-ایدئالیستی درخودمانده روبرو هستیم که با تمرکز افراطی بر شناسایی امتیازات فردی و رفتارهای سرکوبگر، به مبارزات سازمان‌یافته و جمعی اهمیت چندانی نمی‌دهد. هرچند این رویکرد صدای حاشیه‌نشینان را تقویت می‌کند، اما آن‌ها را در فضایی محدود، بسته و محافظه‌کارانه مانند یک اتاق پژواک<sup>۱</sup> محصور کرده، آن‌ها را از درگیر شدن واقعی در مبارزات اجتماعی باز می‌دارد.

هر دو رویکرد متضادی که توضیح داده شد، در فضای آنارشیستی قابل مشاهده هستند. اما نباید این اشتباه را مرتکب شویم که هر دو رویکرد را از نظر خطر و آسیب‌پذیری مشابه بدانیم. برتری سفیدپوستان و پدرسالاری<sup>۲</sup> در جامعه‌ی ما ریشه دوانده و این مسئله در فضاهای آنارشیستی نیز بازتاب می‌یابد؛ به همین دلیل، نقدهای تمسخرآمیز نسبت به سیاست‌های هویتی بسیار رایج‌تر از مشارکت‌های سازنده است. این نوشته قصد ندارد به هیچ یک از این نوع نقدهای سطحی دامن بزند که اغلب برای توجیه بی‌عملی و حفظ امتیازات یا از سوی کسانی استفاده می‌شود که نمی‌خواهند امتیازهای خود را به خطر بیندازند.<sup>۳</sup> بلکه برعکس، این نوشته به پرسشی پیچیده‌تر می‌پردازد: «چگونه می‌توان دیدگاه‌های متنوع فمینیست‌ها، افراد کوئیر و فعالان رنگین‌پوست را با سنت مبارزات طبقاتی آنارشیسم آشتی داد؟»

من ادعای ارائه‌ی پاسخ کامل ندارم؛ تنها می‌خواهم گفت‌وگویی را آغاز کنم که به نظر می‌رسد همواره در ابتدای راه متوقف می‌شود: «باید در مورد مسائل جنسیت و نژاد، شروع به صحبت کنیم». بله، باید این کار را انجام دهیم، اما باید از این نقطه‌ی آغازین فراتر برویم.

## رویکرد سنتی

بیشتر آثارشخصی‌هایی که رویکرد مبارزه‌ی طبقاتی دارند، روابط پیچیده‌ی متقابل جنسیت، نژاد و طبقه را به‌نوعی با مدل زیربنا-روبنای مارکسیستی مرتبط می‌دانند و درک می‌کنند. به عبارت دیگر، آنها معتقدند که «روابط تولید» به‌عنوان زیربنای جامعه، روبنای جامعه، مانند ساختارهای سیاسی، فرهنگی، و روابط جنسیتی و نژادی را شکل می‌دهد؛ برداشتی ساده‌انگارانه از این مدل مارکسیستی که باور دارد زیربنا به‌طور کامل بر روبنا مسلط است و روبنا هیچ توانایی برای تأثیرگذاری بر زیربنا ندارد.

پیامد چنین دیدگاهی آن است که هیچ‌گونه تبلیغ و مبارزه‌ی خاصی برای مسائل جنسیت یا نژاد لازم نیست؛ اگر زنان، کوئیرها یا افراد رنگین‌پوست می‌خواهند موقعیت خود را در جامعه بهبود بخشند، کافی است که در مبارزات طبقاتی شرکت کنند که ضرورتاً و به‌طور خودکار به از بین رفتن تمام سلسله‌مراتب‌ها منجر می‌شود. این نوع تفکر را می‌توان با یک مثال ساده بهتر درک کرد:

در هر جامعه‌ای با طبقات اجتماعی - یعنی در هر جامعه‌ای که دولت و اقتصاد وجود دارند - می‌توان گفت که تنها «طبقه‌ی حاکم» واقعاً از امتیاز برخوردار است. چنین امتیازاتی چیزی نیستند جز تسهیل حداقلی شرایط استثماری که افراد این گروه تجربه می‌کنند، و از این جهت به آنان داده می‌شود که آنان را متقاعد کند که منافع مشترک آنان با طبقه‌ی حاکم بیشتر است تا با کسانی که شامل «حق امتیاز» مشابه نشده‌اند، و سایرین را هم قانع کند که دشمن آنان نه طبقه‌ی حاکم، بلکه کسانی هستند که شامل حال استثمار کم‌تری می‌شوند / یعنی همان گروهی که با مقادیری امتیاز فریفته شده‌اند. / از آن جایی که تنها طبقه‌ی حاکم از امتیازات واقعی

برخوردار است، از میان بردن نابرابری‌های مبتنی بر امتیاز، تنها با از بین بردن تمامی قواعد ممکن می‌شود.<sup>۴</sup>

این نوع تفکر اتوپایی، این واقعیت را نادیده می‌گیرد که جنسیت و نژاد، به طور مستقل از طبقه وجود دارند. پدرسالاری و برتری‌طلبی نژادی، صرفاً ابزارهایی هستند که طبقه‌ی حاکم برای تقسیم کارگران و حفظ قدرت خود از آن‌ها استفاده می‌کند. البته، ایجاد یک نظام اقتصادی کمونیستی به‌تنهایی تضمینی برای پایان یافتن مردسالاری یا برتری‌طلبی نژادی نیست. جامعه‌ای کمونیستی را تصور کنید که در آن، زنان به عنوان مایملک جنسی جمعی مردان تلقی می‌شوند و دسترسی به آنان از طریق خشونت و تجاوز سیستماتیک تضمین می‌شود، در حالی که اقتصاد این جامعه به‌خوبی و کارآمدی اداره می‌شود. این مثال نشان می‌دهد که صرف ایجاد یک نظام اقتصادی کمونیستی، به‌تنهایی برای رهایی از تمامی اشکال ستم کافی نیست.

در نمونه‌های ظریف‌تر این دیدگاه که اغلب همراه با نگاهی دیالکتیکی هستند، بر ضرورت مبارزات مشخص علیه جنسیت‌گرایی، نژادپرستی، همجنس‌گراستیزی و تراجنسیتی‌ستیزی تاکید می‌شود تا تداوم این نوع دینامیک‌ها [ای نابرابری] پس از هرگونه تحول اجتماعی بزرگ و «پس از انقلاب» کمتر شود. با این حال، حتی این مدل‌ها نیز جنسیت و نژاد را اغلب به‌عنوان ابزارهایی در دست طبقه‌ی حاکم می‌بینند که برای ایجاد اختلاف میان کارگران و ممانعت از اتحاد آنان به کار می‌روند تا مانع از تحقق منافع «عینی» و جمعی آنان به‌عنوان یک طبقه شوند. به عبارت دیگر، مسائل جنسیتی و نژادی اگرچه ممکن است به‌طور صوری اهمیت داشته باشند، اما به‌عنوان مسائلی فرعی در کنار مبارزه طبقاتی دیده می‌شوند. این دیدگاه، پدرسالاری و برتری‌طلبی نژادی را به‌عنوان نهادهای سیستماتیک ساختارمند مستقل و دارای قدرت در نظر نمی‌گیرد و هر نوع شکلی از قدرت به‌جز قدرت اقتصادی را نادیده می‌گیرد. پرسش اصلی اینجا این نیست که آیا این تصویر از نظر «عینی»، بازتابی از واقعیت است یا خیر؛ به عبارت دیگر، آیا می‌توان گفت که تمام قدرت به‌طور مجرد، صرفاً به ابزارهای تولید محدود می‌شود؛ بلکه پرسش اصلی این است که این چارچوب فکری، چه

صداهایی را تقویت و چه صداهایی را خاموش می‌کند؟ چه شکل‌هایی از کنش و اقدامات با انتخاب این چارچوب امکان‌پذیر می‌شوند و کدام محدود می‌گردند؟ و در نهایت، کدام‌یک از ما قدرت تعریف «منافع عینی» طبقه‌ی کارگر را دارد؟

## «سوسیالیسم علمی» و ذهنیت‌گرایی (سوژکتیویتی)

«هیچ تئوری، هیچ سیستم از پیش آماده‌ای، و هیچ کتابی که تا به حال نوشته شده، جهان را نجات نخواهد داد.» میخائیل باکونین<sup>۵</sup>

یکی از تأثیرات فاحش مارکسیسم بر اندیشه‌ی آنارشیستی، پیش‌فرض گرفتن لزوم درک سیستماتیک و علمی از جهان است. این دیدگاه، مبتنی بر این باور است که می‌توان با پرورش دادن یک نظام فکری سیستماتیک، به درک جامع و کامل از واقعیت رسید و چنان مجموعه‌ای از حقایق عینی ارائه داد که سایر برداشت‌ها از جهان در مقایسه با آن‌ها سنجیده شوند – این رویکرد به پروژه‌ی شکست‌خورده «سوسیالیسم علمی»<sup>۶</sup> مرتبط است آنارشیست‌ها (به ویژه باکونین) از مدت‌ها قبل به ماهیت اقتدارگرایانه این پروژه پی برده‌اند. آن‌ها معتقدند جنبشی که بر اساس نظریه‌های علمی بسیج شود، در نهایت به یک جنبش اقتدارگرا تبدیل خواهد شد که توسط گروه کوچکی از «متخصصان» برای هدایت توده‌ها راهبری می‌شود. در این دیدگاه، توده‌ها به دلیل نداشتن آگاهی کافی و داشتن «آگاهی کاذب»، باید توسط حزب پیشرو هدایت شوند تا به اهداف انقلاب دست یابند؛ این در حالی است که این حزب، از طریق ابزارهای ناشناخته، یگانه مرجعی است که از طریق عینیت علمی، به این آگاهی واقعی دست یافته است.<sup>۷</sup>

دانش عینی و جهان‌شمول مطلق، دست‌نیافتنی و غیرممکن است. ما همواره در شبکه‌ی پیچیده‌ای از روابط اجتماعی قرار داریم و تنها ناظری بی‌طرف مانند خدا می‌تواند تمامی این روابط را به‌طور عینی مشاهده کند. آنچه ما می‌بینیم و انجام می‌دهیم، به این وابسته است که موقعیت اجتماعی نسبی ما چیست و اینکه انتخابمان برای دیدن جهان به کدام سو و از کدام جهت و زاویه است. ساختارهایی که برای درک

جهان در ما پرورش می‌یابد، محصول شبکه‌ی روابطِ قدرتِ مشخصی است که در آن قرار گرفته‌ایم؛ این ساختارهای ادراک، در بهترین حالت، پدیده‌هایی ناقص، ذهنی و تجربی و قابل‌تغییرند که تحت تأثیر نابرابری‌ها و امتیازاتی قرار دارند که در معرض آن‌ها هستیم. کارکرد آن‌ها این است که به عنوان نظریه‌های عملی، به ما امکان دهند تا در بافت اجتماعی خود بهترین نتیجه‌ی ممکن را داشته باشیم؛ و نه این‌که قوانین ثابت و غیرقابل‌تغییری باشند که قرار است واقعیت را با آن‌ها تطبیق دهیم. ادعای عینی و جهان‌شمول بودن، چیزی جز تصاحب قدرت نیست. آنچه در مبارزات آزادی‌خواهانه به عنوان «محور اصلی» در نظر گرفته می‌شود، غالباً بازتابی از دیدگاه گروهی خاص است که در آن لحظه قدرت بیشتری در جنبش دارد. بنابراین، ما باید به مفاهیمی مانند «مرکزیت اقتصاد» و «مبارزه‌ی طبقاتی» به طور انتقادی بنگریم و تعریف خودمان را از این مفاهیم به چالش بکشیم.<sup>۸</sup>

## تقاطع‌گرایی (اینترسکشنالیتی) و امتیازات

*«غلبه بر ترس از نقد درونی، و حفظ فضای دموکراتیک برای ایجاد جنبشی*

*که بتواند بدون تفسیرهای متعدد و متناقض مسائل اساسی را در خود جای دهد،*

*بسیار ارزشمند است» جودیت باتلر<sup>۹</sup>*

نظریه‌ی فمینیستی ابزارهای ارزشمندی در اختیار ما می‌گذارد تا بتوانیم روابط پیچیده‌ای را که بین جنسیت، نژاد و طبقه وجود دارد بهتر درک کنیم. با این حال، منتقدانی، به‌ویژه زنان رنگین‌پوست، به این مسئله اشاره کرده‌اند که روایت‌های جهان‌شمول فمینیسم، چگونه تجربیات زنان کارگر، رنگین‌پوست و افرادی با هویت‌های جنسی یا جنسیتی متنوع را نادیده گرفته‌اند. این انتقادات نشان می‌دهد که ایده‌ی یک «تجربه‌ی زنانه‌ی جهانی» اغلب به معنای تعمیم مسائل و تجربیات مربوط به بخش‌های دارای امتیاز در جنبش فمینیستی، یعنی تجربیات زنان سفیدپوست و طبقه‌ی متوسط بوده است. در پاسخ به این انتقادات بود که نظریه‌ی تقاطع‌گرایی (اینترسکشنالیتی)

شکل گرفت و نشان داد که چه طور یک جنبش می‌تواند با رها کردن جهان‌شمولی، همچنان انسجام خود را حفظ کند و مؤثر باشد.<sup>۱۰</sup>

نظریه‌ی تقاطع‌گرا بر این باور است که نابرابری‌ها و تبعیض‌های اجتماعی تنها اختلافات فکری و نظری نیستند؛ بلکه ریشه در تجربه‌های متفاوت سرکوب و محرومیت دارند که از موقعیت اجتماعی سوژه ناشی می‌شوند. تمامی ما به اشکال مختلف و درون نظام‌های مختلف قرار داریم که در عین حال هم به ما امتیازاتی می‌دهند و هم سرکوب‌هایی اعمال می‌کنند. این سیستم‌ها به‌گونه‌ی پیچیده‌ای با هم در تعامل و درآمیخته‌اند که درون آن‌ها نمی‌توان جنسیت، نژاد و طبقه را از هم جدا و به‌صورت جداگانه بررسی کرد. برای مثال، جایگاه مبتنی بر نژاد برای یک فرد، می‌تواند معنای هر جنسیت مشخص را برای او به شکلی کیفی متمایز کند. بنابراین ما باید از این دیدگاه که مبارزه‌ی طبقاتی برای همه یکسان است یا می‌تواند یکسان باشد، فاصله بگیریم. برای درک بهتر نابرابری‌ها، باید تحلیلی پیچیده‌تر داشته باشیم و طبقه را نه به‌عنوان عاملی مستقل، بلکه در وابستگی با دیگر سلسله‌مراتب در نظر بگیریم.

*«جرات کنید به تقاطع‌ها و درهم‌تنیدگی ستم‌ها نگاه کنید. جرات داشته*

*باشید که جامع‌نگر باشید. بخشی از جوهر‌آنا‌رشی جسارت فراتر رفتن از روش‌های*

*معمول تفکر برای دیدن واقعیت است. آنا‌رشیست‌ها همیشه خلاف جریان شنا*

*کرده‌اند و این همان چیزی است که به آن‌ها امید می‌دهد.» بل هوکس<sup>۱۱</sup>*

بررسی درهم‌تنیدگی لایه‌های ستم، نه تنها پرورش درکی از اشکال گوناگون ستم و مبارزه علیه آن‌هاست، بلکه همچنین به معنای پرسیدن سؤالاتی درباره‌ی چگونگی در هم‌تنیدگی و پیوند این لایه‌ها نیز است.

برای مثال، بیابید به این دو جنبش مهم اما ظاهراً متمایز که توسط جنبش همبستگی کارگری در ایرلند<sup>۱۲</sup> سازماندهی شده‌اند، نگاهی بیندازیم:

• اول، کارزار علیه مالیات‌های خانگی آب<sup>۱۳</sup> که به‌عنوان بخشی از یک مبارزه‌ی گسترده‌تر علیه سیاست‌های ریاضتی اقتصادی [در دسامبر سال ۲۰۱۱] شکل گرفته است.

• دوم، کارزار حق پایان دادن داوطلبانه به بارداری<sup>۱۴</sup> در ایرلند که بخشی از مبارزه‌ی کلی برای گسترش حق انتخاب زنان در مسائل باروری است.

حال، بیایید به این سؤال فکر کنیم که چه ارتباطی بین این دو مبارزه -ریاضت اقتصادی به‌عنوان یک تحمیل عمومی بر یک طبقه و محدودیت انتخاب‌های باروری به‌عنوان یک تحمیل خاص بر زنان- وجود دارد. از یک سو، سیاست‌های ریاضتی که باعث افزایش مالیات بر آب شده‌اند، زندگی روزمره‌ی مردم را سخت‌تر می‌کند. از سوی دیگر، محدودیت‌های اعمال شده بر حق سقط جنین، آزادی زنان را برای تصمیم‌گیری در مورد بدن خود محدود می‌کند. آیا می‌توان گفت که در هر دو مورد، نوعی کنترل اجتماعی بر زندگی مردم اعمال می‌شود؟ آیا رابطه‌ای بین ریاضت اقتصادی، به‌عنوان یک تحمیل عمومی بر طبقه‌ی ما، و محدودیت انتخاب‌های باروری، به‌عنوان تحمیلی خاص بر زنان، وجود دارد که هر دو به عنوان دو شکل از کنترل اجتماعی در زندگی بروز می‌کنند؟

هر دوی این پروژه‌ها را می‌توان در چارچوب زیست‌سیاست<sup>۱۵</sup> بررسی کرد. به عبارت دیگر، هدف در این دو مورد این است که در سطح فردی و در مقیاس جمعیتی، با اعمال سیاست‌های مشخص، نوعی مشخصی از افراد را در راستای پیشبرد اهداف خاص پرورش دهند. ریاضت اقتصادی، که معمولاً به‌عنوان مکانیسم‌های استخراج سرمایه و انتقال ثروت مردم به طبقه‌ی سرمایه‌دار در دوران بحران شناخته می‌شود، در واقع پروژه‌ای است که هدف آن تغییر دادن شکل زندگی‌های ما به صورت انسان‌های ساده زیست است: به شکل کارگرانی ایده‌آل که برای زندگی در بازارهای نولیبرال تعلیم دیده‌اند، و با کم‌ترین دستمزد، بیشترین کار را انجام می‌دهند. افرادی با زندگی ساده، ارتباطات اجتماعی محدود، که دائماً در تلاش هستند تا مهارت‌های قابل خرید خود را افزایش دهند و به دنبال «فرصت‌ها»ی شغلی باشند.<sup>۱۶</sup> محدودیت‌های مربوط به



انتخاب‌های باروری، که اغلب به‌عنوان پیامدی از اخلاقیات مذهبی متحجر در نظر گرفته می‌شود، باید در همین چارچوب فهمیده شود؛ با محروم کردن زنان از حق پایان خودخواسته‌ی بارداری، محدود و گران کردن روش‌های پیشگیری از بارداری، فعالیت جنسی (و فعالیت‌های اجتماعی مرتبط با آن) به سمت تشکیل خانواده در چارچوب‌های هنجاری و مشخصی سوق داده شده و انتظام می‌یابد. (هنجارهایی همچون رابطه‌ی پایدار تک‌همسری، که در شکل ایده‌آل آن، ازدواج نامیده می‌شود) و منجر به کاهش تنوع در اشکال زندگی و روابط انسانی می‌شود. ۱۷ هر دو شامل بسیج بسیاری از همان مکانیسم‌های کنترل اجتماعی است: پلیس، سیستم قضایی، کوچک شدن دولت رفاه (به‌ویژه کاهش مزایای فرزند برای جلوگیری از تولیدمثل بخش‌های مشکل‌ساز طبقه‌ی کارگر و وارد کردن بار بر دولت، و در همان حال تحمیل یک شکل خاص ظالمانه از انضباط بر کسانی که این کار را انجام می‌دهند)، سیستم مالیات (به‌عنوان مثال، مالیات بر ارزش افزوده بر کاندوم)، آموزش، بهداشت عمومی و غیره.

بنابراین، یک رویکرد درهم‌تنیده به موضوع نشان می‌دهد که میان مبارزات ظاهراً جداگانه‌ای مثل مبارزه‌ی زنان و مبارزه‌ی طبقاتی، ارتباطات عمیقی وجود دارند و این مبارزات از هم جدایی‌ناپذیرند. شعارهای «نمی‌توانم پرداخت کنم، نخواهم پرداخت» و «بدن من، انتخاب من»، این ارتباط و همخوانی را به خوبی نشان می‌دهند. هر دو شعار شامل رد کنترل زیست‌سیاسی و تأیید حق زندگی خودمختار و مستقل از خواسته‌های قدرتمندان است. بخشی از عملکرد درهم‌تنیدگی، شامل پرده برداشتن از این ارتباطات، نوشتن و آوردن آن‌ها به گفتمان عمومی است.

## صحبت کردن و گوش دادن

ما آنارشیست‌ها هم از تأثیرات جامعه‌ای که زنان، افراد کوئیر و رنگین‌پوست در آن به‌طور سیستماتیک سرکوب می‌شوند و تحت ستم هستند، در امان نیستیم. روش‌های تسلط و اطاعت در عمق فرهنگ ما ریشه دوانده و به بخشی از قالب‌های هنجاری تعاملات عادی زندگی روزمره تبدیل شده‌اند. در نتیجه صرفاً با اعلام این که «من ضد نژادپرستم»، «من ضدسکسیستم»، «من آنارشیستم» و غیره، نمی‌توانیم این مشکلات

را به‌سادگی حل کنیم.<sup>۱۸</sup> به بیان ساده‌تر، اگر به این عادات ناخودآگاه در تعاملات اجتماعی‌مان توجه نکنیم، باعث بازتولید به‌حاشیه رانده شدن افراد حاشیه‌نشین، حتی در دل جنبش آنارشیستی می‌شوند.

اگر همان‌طور که گفته شد، سنگ‌بنای نظریه و عمل آنارشیستی، دیدگاه‌های ذهنی افرادی است که به‌طور مستقیم ستم را تجربه می‌کنند (برخلاف سیستم‌های نظری آماده)، پس آگاهی از امتیازات اجتماعی و شیوه‌های نمود تبعیض در روابط میان افراد، از اهمیت بسیار بالایی برخوردار است.<sup>۱۹</sup> توانایی تأثیرگذاری بر جهت‌گیری یک جنبش، به‌طور مستقیم به توانایی در بیان دیدگاه‌ها و شنیده شدن توسط دیگران درون جنبش بستگی دارد. افرادی که جایگاه اجتماعی بالاتری دارند، به‌راحتی می‌توانند با تکیه بر باورهای عمومی و آنچه «عقل سلیم»<sup>۲۰</sup> نامیده می‌شود، نظرات‌شان را مطرح کنند و انتظار داشته باشند که جدی گرفته شوند. برای این افراد که جایگاه اجتماعی بالاتری در ساختارهای قدرت دارند، کسب این موقعیت ساده‌تر از کسانی است که چنین امتیازی ندارند. بنابراین، آگاهی از امتیازات [اجتماعی]، یک ابزار مهم ایجاد توازن است تا بتوانیم در برابر نیروهایی که باعث به‌حاشیه رانده شدن می‌شوند بایستیم و سازماندهی مؤثرتری داشته باشیم. این دقیقاً در نقطه‌ی مقابل نظریه‌ی امتیاز لیبرال-اخلاق‌گرایانه است که آگاهی از امتیاز را صرفاً به‌عنوان یک ارزش خوب انتزاعی معرفی می‌کند.

## مبارزه‌ی طبقاتی

در این مرحله، ممکن است کسی بپرسد که دقیقاً هدف اصلی این بحث چیست. آیا منظورم این است که بحث طبقه دیگر نباید در مرکز سیاست آنارشیستی باشد؟ یا این که منظورم این است که درک ما از طبقه بسیار محدود است؟ منظورم هر دو نکته است؛ یا به عبارت بهتر، هر دو برداشت‌های درستی از یک ایده‌ی واحد هستند. اگر درک ما از طبقه صرفاً به جنبه‌های اقتصادی، آن هم جنبه‌هایی که بیشتر به نفع مردان سفیدپوستِ دگرجنس‌گرا است محدود شود، اگر منظور از محوریت طبقه

این باشد که همه‌ی آنارشیست‌ها باید درک عمیقی از چگونگی تولید سرمایه‌داران و کارگران توسط سرمایه‌داری داشته باشند، اما درک عمیقی از چگونگی تولید مردان و زنان توسط پدرسالاری یا تولید سفیدپوستان توسط برتری‌طلبی نژادی را ضروری نداند،<sup>۲۱</sup> و بدتر از آن، اگر به این معنا باشد که دانش تاریخی خشک و مبهم در مورد انقلاب‌های شکست‌خورده و تفسیر متون نظریه‌پردازان مرده بر تجربیات افراد زنده اولویت داشته باشد، آن‌گاه باید طبقه را از مرکز نظریه‌هایمان کنار بگذاریم. اما اگر طبقه را به عنوان قطب نمایی از کلیت نوعی روابط اجتماعی سلسله‌مراتبی، که محصول عملکرد بسیاری از نظام‌های گاهی هماهنگ و گاهی مستقل از یکدیگر هستند بفهمیم، و مهم‌تر از همه اگر آن را به مثابه نقطه‌ی تلاقی و همبستگی تجربیات و مبارزات گوناگون درک کنیم، آنگاه این مفهوم دقیقاً در قلب نظریه‌های آنارشیستی قرار می‌گیرد.

پیوند با منبع اصلی:

<https://theanarchistlibrary.org/library/aidan-rowe-the-politics-of-voices-notes-on-gender-race-class>

## پی‌نوشت‌ها

---

<sup>۱</sup> اتاق پژواک (echo chamber) وضعیتی است در آن افراد تنها با عقاید مشابه خود مواجه می‌شوند و دیدگاه‌های مخالف یا متناقض به‌ندرت شنیده می‌شود، و به همین دلیل ایده‌ها و باورها به‌طور مداوم تقویت شده و بدون چالش باقی می‌مانند و معمولاً منجر به تأیید بیش از حد باورهای شخصی و کاهش توانایی در درک دیدگاه‌های دیگر شود. (توضیح مترجمان)

<sup>۲</sup> من از این اصطلاحات به‌طور گسترده برای سادگی و روانی متن استفاده می‌کنم. برتری‌طلبی سفیدپوستان شامل تمام شکل‌های تبعیض و ستمی می‌شود که بر اساس نژاد، قومیت، فرهنگ، ملیت و وضعیت مهاجرتی اعمال می‌شود و در نهایت به تقویت قدرت سفیدپوستان منجر می‌شود. به‌طور مشابه، پدرسالاری نیز شامل تمام شکل‌های ستم بر زنان، افراد LGBTQIA+ و سایر ستم‌های مبتنی بر جنسیت می‌شود.

<sup>۳</sup> برای مطالعه‌ی عمیق‌تر، می‌توانید به مقاله‌ی «فقر سیاست امتیاز» *The Poverty of Privilege* (Politics) نوشته تیبثا بست (Tabitha Bast) و هانا مک‌کلور (Hannah McClure) در مجله‌ی شیفت مراجعه کنید.

<sup>۴</sup> برای مطالعه‌ی بیشتر درباره‌ی «مسئله‌ی امتیاز» *A Question of Privilege*، می‌توانید به مقاله‌ی *Venomous Butterfly* مراجعه کنید.

<sup>۵</sup> این نقل قول از میخائیل باکونین (۱۹۶۱) توسط ادوارد هالیت کار در صفحه ۱۷۵ کتابش آمده است. <sup>۶</sup> برخی پژوهشگران معتقدند که اگر خیلی روی تفاوت‌های فردی مثل نژاد، جنسیت تمرکز کنیم، ممکن است از یاد ببریم که نابرابری‌های اقتصادی یکی از مهم‌ترین مشکلات جامعه است. برای درک بهتر اهمیت این نقد، می‌توانید کتاب‌های زیر مراجعه کنید:

(۱) هنر و نظریه تعامل اجتماعی: ونگاردیا (Vanguardia: Socially Engaged Art and Theory) نوشته‌ی مارک جیمز لیجر (Marc James Léger)  
(۲) قدرت، مقاومت، و تضاد در دنیای معاصر (Resistance and Conflict in the Contemporary World) نوشته‌ی آتینا کاراتزوگانی (Athina Karatzogianni) و اندرو رابینسون (Andrew Robinson)

این کتاب‌ها به بررسی این موضوع می‌پردازند که چگونه می‌توانیم مارکسیسم و نظریه‌های هویت را با هم ترکیب کنیم و چه مشکلاتی ممکن است در این راه وجود داشته باشد. (توضیح مترجمان)  
<sup>۷</sup> جان هالووی (John Holloway) در کتاب «تغییر جهان بدون گرفتن قدرت» *See Change The World Without Taking Power* (صفحه ۳۵) به نقد تلاش برای نسبت دادن «دیدگاه تمامیت» به حزب پرداخته است.

<sup>۸</sup> شاید بدیهی به نظر برسد، اما هدف من رد علم به عنوان یک روش‌شناسی یا روی آوردن به خردستیزی نیست. بلکه برعکس، من به دنبال آن هستم که به یک فروتنی معرفت‌شناختی دست پیدا کنیم و قدرت‌هایی را که به برخی ایده‌ها به‌عنوان علمی، جهانی و مطلق نسبت داده می‌شود، به چالش بکشیم. <sup>۹</sup> «پایان تفاوت جنسی» در کتاب «واژگونی جنسیت» (Undoing Gender) نوشته‌ی جودیت باتلر، صفحه‌ی ۱۷۶

<sup>۱۰</sup> برای درک بهتر این موضوع، مطالعه‌ی مقاله‌ی «صبر نخواهیم کرد: آنارشیزم و تقاطع‌گرایی» *Refusing To Wait: Anarchism and Intersectionality* (Deric Shannon) و جی. روگ (J. Rogue)، بسیار مفید خواهد بود.

<sup>۱۱</sup> برای آشنایی بیشتر با مفهوم درهم‌تنیدگی ستم‌ها، مصاحبه‌ی «چگونه تقاطع‌گرایی را تمرین می‌کنید؟» با بل هوکس (How Do You Practice Intersectionalism? An Interview with Bell Hooks) را در وب‌سایت مبارزه مشترک را مطالعه کنید.

<sup>۱۲</sup> جنبش همبستگی کارگری (Workers Solidarity Movement) که به اختصار (WSM) نامیده می‌شود، یک سازمان سیاسی و اجتماعی ایرلندی است که ریشه در سنت‌های آنارشیستی و سوسیالیستی ایرلند دارد. این جنبش از دل جنبش جمهوری‌خواه ایرلندی و با الهام از ایده‌های آنارشیستی در دهه‌ی ۱۸۸۰ شکل گرفت و به @ویژه در دوران لیگ سوسیالیست دوبلین به اوج فعالیت خود رسید. (مترجمان)

<sup>۱۳</sup> کارزار علیه مالیات‌های خانگی آب (Campaign Against Household Water Taxes) که به اختصار (CAHWT) نامیده می‌شود، یکی از کمپین‌های سازمان «جنبش همبستگی کارگری» است که به‌عنوان بخشی از مبارزه کلی علیه سیاست‌های اقتصادی نولیبرالی شکل گرفته است. این کارزار، به‌طور مستقیم به افزایش هزینه‌های زندگی برای خانواده‌ها می‌پردازد. (مترجمان)

<sup>۱۴</sup> در سال ۲۰۱۲، مرگ ساویتا هالاپاناور نقطه عطفی در مبارزه برای اصلاح قوانین سقط جنین در ایرلند شد. پس از این رویداد، مجمع شهروندی و کمیته‌ی آیراکتاس به بررسی این موضوع پرداختند و پیشنهادهایی برای لغو اصلاحیه‌ی هشتم ارائه کردند. این روند منجر به برگزاری همه‌پرسی در سال ۲۰۱۸ شد.

<sup>۱۵</sup> زیست‌سیاست (Biopolitics) به بررسی این موضوع می‌پردازد که چگونه دولت‌ها و نهادهای قدرت بر زندگی روزمره، سلامت، تولید مثل و شرایط زیستی افراد نظارت و کنترل دارند. این نظریه شامل مواردی مانند سیاست‌های بهداشتی، قوانین باروری، نظارت بر جمعیت، و تأثیرات اجتماعی و اقتصادی بر زندگی انسان‌ها است؛ و در کل، نقش قدرت در شکل‌دهی به زندگی انسان‌ها و تأثیر آن بر رفتارها، هنجارها و ساختارهای اجتماعی را بررسی می‌کند. (مترجمان)

<sup>۱۶</sup> به‌طور مشخص یکی از اهداف نهفته در اصلاحات سیستم رفاه اجتماعی، نظم بخشیدن، کنترل و هدایت رفتار بیکاران به این شیوه است.

<sup>۱۷</sup> این‌که این پروژه به‌طور فزاینده‌ای با شکست مواجه شده و مشکلات فردی و اجتماعی بسیاری را ایجاد کرده است، موضوعی نیست که در اینجا بخواهیم به آن بپردازیم و خارج از بحث اصلی این مقاله است.

<sup>۱۸</sup> برای مطالعه‌ی بیشتر، مقاله «به سوی یک ضدنژادپرستی آنارشیستی Towards an Anarchist Anti-Racism» نوشته دونالد اودریسکول (Dónal O'Driscoll) به این موضوع پرداخته است.

<sup>۱۹</sup> برای آشنایی با دیدگاهی متفاوت از دیدگاه این مقاله در چارچوب مبارزه‌ی طبقاتی آنارشیستی درباره‌ی «نظریه‌ی امتیاز»، به مقاله‌ی «تحلیلی در چهارچوب مبارزه طبقاتی آنارشیستی از تئوری امتیاز» (A Class Struggle Anarchist Analysis of Privilege Theory) از انجمن زنان آنارشیست مراجعه کنید.

---

<sup>۲۰</sup> همان‌طور که جودیت باتلر در مقاله «نویسنده بد، جواب دندان‌شکن می‌دهد» (A 'Bad Writer' Bites Back) بیان می‌کند، بسیاری از ایدئولوژی‌های زینبار به‌عنوان «عقل سلیم» جا زده شده‌اند. برای مثال، در گذشته‌ای نه‌چندان دور در آمریکا، برده‌داری و محرومیت زنان از حق رأی به‌عنوان باورهای عمومی پذیرفته شده بود. این نشان می‌دهد که آنچه «عقل سلیم» نامیده می‌شود، همواره ثابت نیست و می‌تواند بر اساس قدرت و منافع اجتماعی تغییر کند.

<sup>۲۱</sup> برای درک بهتر این موضوع، مقاله‌ی «پایان دادن به سفیدی» (Abolish Whiteness) نوشته‌ی نوئل ایگناتیف (Noel Ignatiev) را مطالعه کنید.